



کد خبر : 9785266



تاریخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۱/۴ ۱۳:۲۱

تفسیر سوره مجادله جلسه 5 (1396/11/04)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۵) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۶) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷)}

سوره مبارکه «مجادله» که در مدینه نازل شد، بعضی از احکام فقهی و حقوقی را به همراه داشت و دارد، خطوط کلی اسلام را هم مشخص فرمود. بیانش این است که عالم بر حق خلق شده است. مستحضرید که حق در قرآن کریم چند تا اصطلاح دارد؛ مهم‌ترین اصطلاحش که ذات اقدس الهی است: **{ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ}** [1] این حق مقابل ندارد. مقابلش عدم محض است. این حق که ذات اقدس الهی است، چون نامتناهی است مقابل ندارد. حق دیگری که در قرآن کریم مطرح است این است که فرمود خداوند جهان را به حق خلق کرده است: **{خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ}**، [2] **{مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ}**. [3] این **{بِالْحَقِّ}**؛ یعنی مصالح ساختمانی عالم و آدم حق است. قبلاً هم روشن شد که اگر از ما سؤال کنند این مسجد با چه چیزی ساخته شد؟ آن مهندسش می‌گوید مصالح ساختمانی‌اش آهن است و سیمان است و فلان. از قرآن سؤال بکنیم که مصالح ساختمانی عالم و آدم چیست؟ می‌فرماید حق است. ما چیزی جز حق به کار نبردیم، با حق ساخته شد، با نظم ساخته شد. اینکه فرمود: **{مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ}**؛ یعنی مصالح ساختمانی عالم و آدم حق است. اگر چیزی با حق سازگار نبود، این چنین نیست که حق را از بین ببرد، خودش از بین می‌رود و دوام نمی‌آورد؛ لذا فرمود: **{كُتِبُوا}**. نه تنها به فعل ماضی یاد کرد، به فعل ماضی مجهول یاد کرد. از آن طرف اصلش با فعل مضارع یاد شد؛ فرمود: **{إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ}** که با فعل مضارع یاد شد. هر کس در برابر این حق بایستد حتماً مکبوت است این مستقبل محقق الوقوع در حکم ماضی شد، اولاً؛ آن هم دیگر نیاز نداشت که چه کسی او را ذلیل می‌کند، به صورت مجهول ذکر شده است، ثانیاً. نفرمود خدا اینها را مخدول می‌کند، مکبوت می‌کند، بلکه فرمود: **{كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ}**. این دو نکته برای این است که اصل کار آنها به صورت فعل مضارع است، کیفر آنها به صورت فعل ماضی است، اولاً و مجهول هم هست، ثانیاً. آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود که اگر خدای سبحان خواست ملّتی را بگیرد، قومی را بگیرد، قبیله‌ای را رسوا کند، لازم نیست از جای دیگر لشکرکشی بکند، گاهی ممکن است نظیر ابرهه که برای او آن طیر ابابیل را می‌فرستد که از خارج لشکرکشی کرده؛ اما گاهی اگر بخواهد ملّتی را، قبیله‌ای را، شخصی را بگیرد با دست خود آنها، آنها را می‌گیرد. فرمود: **{أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ ... وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ}**؛ [4] اعضا و جوارح شما سربازان الهی‌اند. اگر خدا خواست کسی را بگیرد با دست او با پای او با زبان او، او را می‌گیرد. چیزی را امضا می‌کند رسوا می‌شود. حرفی را می‌زند رسوا می‌شود جایی می‌رود رسوا می‌شود. این طور نیست که اگر خدا خواست - معاذ الله - کسی را بگیرد از جای دیگر لشکرکشی بکند. اینکه فرمود: **{لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ}**، [5] یک اصل جامع است، این اصل جامع قرآنی را وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) تبیین کرد، فرمود: **{جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ ... وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ}**؛ آن‌جا که هیچ کس نیست و فقط شما هستید که دارید تصمیم می‌گیرید در مشهد و معرض الهی هستید؛ لذا اصل فعل را به صورت مضارع یاد کرد، جزا را که محقق الوقوع است به صورت ماضی ذکر کرد، اولاً؛ آن هم به صورت مجهول، ثانیاً. فرمود قبلاً هم این مسائل گذشت. کیفر معادشان هم البته در قیامت محفوظ است.

به دنبال این فرمود خدا نه تنها با شماست و کیفر شما را به عهده دارد، چه اینکه پاداش شما را هم به عهده می‌گیرد، بلکه با تمام موجودات آسمان و زمین این چنین است. **{أَلَمْ تَرَ}**؛ یعنی مطلب خیلی

روشن است، فقط یک چشم بینا می‌خواهد؛ {أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ}. بعد این مطلب دقیق توحید را ذکر کرد فرمود: {مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ}، مستحضرید که مناجات بعد از منادات است. اگر از یکدیگر فاصله داشته باشند، نداست که می‌گویند: «آی فلان کس!» اما وقتی نزدیک هم باشند دیگر یکدیگر را صدا نمی‌زنند، مناجات دارند، نجوا دارند. هیچ سه نفر کنار هم نجوا نمی‌کنند مگر اینکه خدا چهارمی آنهاست و هیچ پنج نفری نجوا نمی‌کنند مگر اینکه خدا ششمی آنهاست. هیچ نجواکننده‌ای ادنای از اینها نیستند. ادنای از سه نفر، می‌شود دو نفر؛ خدا سومی دو نفر هست. اکثر از اینها حدی ندارد، هر اندازه‌ای باشند خدا با آنها هست، {أَيْنَ مَا كَانُوا}. {ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ}، اگر تصمیم فوری لازم باشد که درباره قوم شعیب یا بعضی از اقوام دیگر که پشت درهای بسته تبیین می‌کردند؛ «تبیین»؛ یعنی بیتوته، یعنی تصمیم شبانه. فرمود: {وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ}، [6] اینها پشت درهای بسته تبیین می‌کنند، بیتوته می‌کنند جلسات شبانه تشکیل می‌دهند، حرف‌هایی می‌زنند که خدا راضی نیست. خدا با اینها هست، {وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ}، بعد حسابشان را هم می‌رسد. فرمود در همان حال با آنها بودیم و امثال آن. اینجا هم می‌فرماید چه کمتر از سه نفر، چه بیشتر از آن شش نفر که رقمش مشخص نیست، خدا با آنها هست.

حالا بحث در این است که چطور ثالث ثلاثه کفر است و رابع ثلاثه توحید محض؟ این آیات سوره مبارکه «مجادله» دارد آن توحید ناب را معنا می‌کند. {مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٌ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ}، چطور رابع ثلاثه توحید خالص است، ثالث ثلاثه کفر است؟ در آیه 73 سوره مبارکه «مائد» فرمود: {لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ}، آنجا یک معدود است و یک عدد؛ معدود این است که آب و این را؛ یعنی روح القدس و عیسی (سلام الله علیه) را اله می‌دانستند و خدا را اله سوم. از نظر معدود این حرف باطل است خدا اله است «لا اله الا هو»، آنها خلق هستند و خدا حق است، خدا اله است آنها بنده‌اند، پس {لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ}، این از لحاظ معدود.

اما از لحاظ عدد که محور اصلی بحث این دو تا سوره است؛ یعنی سوره «مجادله» با سوره «مائد»، این است که خدا عدد نیست، شما بخواهید بشمارید آن یکی نیست؛ دو نفر که هستند به اضافه خدا سه نفر نیستند. خدا را هم بخواهید بشمارید او یکی اصلاً نیست، چون واحد عدد است، عدد کم است قسمت‌پذیر است. یکی از اوصاف ثبوتیه خدا این است که او واحد است، أحد است و امثال آن. یکی از اوصاف سلبیه خدا این است که او عدد نیست. یکی از بیانات نورانی حضرت امیر که «وَاحِدٌ لَا يَعْدُدُ»، [7] در خطبه 185 هست، 152 هست. اولین خطبه نهج / البلاغه هم این است که اگر کسی او را به صفات زائد بر ذات وصف کند: «فَقَدْ حَدَّهُ وَ مِنْ حَدِّهِ فَقَدْ عَدَّهُ»<sup>[8]</sup> خدا به شمارش در نمی‌آید که ما بگوییم یکی. این «یکی» عدد است و قابل قسمت است؛ یا زمینه قسمت را فراهم می‌کند. «واحد» اما «لا بالعدد»؛ لذا اگر سه نفر هستند با اینکه خدا با اینها هست، هر کاری بکنیم اینها سه نفرند. خدا چهارمی

سه نفر است، نه چهارمی چهار نفر که اینها سه نفر هستند یکی هم خدا که بشوند چهار نفر، که خدا بشود رابع اربعه. این محال است. هر چه هم ما می‌شماریم سه نفرند. آنکه تحت شمارش در نمی‌آید خداست. الآن ما اینجا که سه نفر نشسته‌اند می‌شماریم این زید و عمرو و بکر؛ زید را که می‌شماریم می‌گوییم نفر اول است، عمرو را می‌شماریم نفر دوم است، بکر را می‌شماریم نفر سوم است؛ هر کدام از دیگری جدا هستند. اما بخواهیم اشاره بکنیم به خدا که این چهارمی است، می‌بینیم خدا با اولی هست «لا بالممازجة» [9] بین اولی و دومی هست «لا بالممازجة»، با دومی هست «لا بالممازجة»، بین دومی و سومی هست «لا بالممازجة»، با سومی هست «لا بالممازجة» اصلاً اجازه اشاره نمی‌دهد. جدای از اینها نیست، با اینها هم نیست داخل اینها هم که نیست، از اینها هم بیرون نیست. به حساب در نمی‌آید، ما به چه چیزی داریم اشاره می‌کنیم؟ چون قابل اشاره نیست اگر سه نفر نشستند سه نفر سه نفرند، او چهارمی سه نفر است، نه چهارمی چهار نفر. پس معلوم می‌شود او وحدتی دارد از سنخ اینها نیست. اگر وحدتش از سنخ اینها بود می‌شد چهارمی چهار نفر، پنجمی پنج نفر. اگر شما خواستید چیزی را بشمارید؛ حالا فرض کنید خواستید درخت را بشمارید، حالا درخت را که خواستید بشمارید این درخت را با یک روح بخواهید بشمارید روح که با اجرام مادی قابل شمارش نیست که ما بگوییم چهار تا جسم است؛ البته این تشبیه گویا نیست که بتواند اصل مطلب را برساند.

بنابراین آن‌که خدا را واحد عددی می‌داند، مثل عیسی و روح القدس و امثال آن، از این جهت که او را وحدت عددی می‌داند کافر است، چون می‌شود یکی عددی، یعنی کم، قابل قسمت. آن‌که معدودها را آلهه می‌داند خدا را هم در ردیف آنها می‌داند، آن هم از این جهت کفر است. دو فرق اساسی بین آیه 73 سوره مبارکه «مائده» با این آیه است؛ هم در معدود با هم اختلاف دارند هم در عدد. این بیان نورانی حضرت امیر در خطبه اول نهج البلاغه این است که خدا نامتناهی است، صفاتش عین ذات است و نمی‌شود او را به صفات زائد بر ذات وصف بکنیم: «فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَرَّاهُ وَ مَنْ جَرَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ»<sup>[10]</sup> صفات الهی عین ذات اوست. دو تا برهان در همان خطبه اول هست؛ حضرت دارد که نمی‌شود خدا را وصف کرد، با اینکه نهج البلاغه پر از وصف خداست! همان خطبه هم دارد خدا را وصف می‌کند، اینکه فرمود: «كَمَالُ التَّوْحِيدِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»؛ کدام صفات است؟ خود حضرت دارد او را وصف می‌کند. نه تنها این خطبه، خطبه‌های دیگر فراوان در وصف خدای سبحان است. فرمود: «لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ»<sup>[11]</sup> خدا وصف دارد، خودش وصف می‌کند؛ اما اینکه فرمود: «كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»<sup>[12]</sup> یعنی «نفی الصفات الزائدة». به دو برهان: یکی اینکه «لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ». دوم اینکه: «شَهَادَةُ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ». این دو تا شاهد، این دو تا شهادت برای کجاست؟ اگر صفت عین ذات بود که شهادت نمی‌دهد به غیریت. اگر موصوف عین وصف بود که شهادت به غیریت نمی‌دهد. اینکه فرمود: «لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ»، یعنی صفت زائد شهادت می‌دهد که غیر موصوف است بله؛ اما صفتی که عین ذات است،

این عین ذات که شهادت به غیریت نمی‌دهد. پس حضرت فرمود: «کمال التوحید» نفي اخلاص اوست و کمال اخلاص در توحید هم نفي صفات زائده است، نه صفتي که عین ذات است، چون صفتي که عین ذات باشد، نه صفت شهادت به غیریت می‌دهد نه موصوف شهادت به غیریت می‌دهد؛ هیچ کدام از این دو تا برهان تام نیست. آن صفتي که عین ذات است، عین ذات است. آن صفتي که غیر ذات است «لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ» و هكذا «و شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ». پس صفات الهی عین ذات‌اند. وقتی صفت الهی عین ذات شد، اگر کسی صفت زائد قرار بدهد، معلوم می‌شود ذات یک طرف قرار دارد، آن صفت یک طرف قرار دارد، صفت زائد بر ذات است و برای ذات پیدا می‌شود. اگر چیزی مقابل داشته باشد؛ یعنی مرز داشته باشد بگوییم - معاذالله - خدا این است، آن صفت زائد بر اوست و برای او پیدا می‌شود. این می‌شود محدود، چرا؟ چون مرزي براي ذات قائل شدیم، محدوده‌اي براي صفت قائل شدیم، گفتیم این ذات آن صفت، آن صفت زائد بر ذات است و برای این پیدا می‌شود، پس این می‌شود محدود؛ لذا فرمود اگر کسی این چنین خدا را وصف کند، «فَقَدْ حَدَّهُ»؛ او را محدود کرد و خدا محدود نیست، چون نامتناهی است در موقع شمارش، معدود، عدّ، عاد، هر سه را فرو می‌گیرد و فرو می‌برد «و ليس بشيء منها». شما به چه چیزی می‌خواهی اشاره کنی؟ بگویند این! مشار الیه و اشاره و مشیر همه را او نامتناهی فرو برده و فرا گرفته، او تحت اشاره قرار نمی‌گیرد. به هیچ وجه نمی‌شود اشاره کرد بگوییم او. به هیچ وجه نمی‌شود او را فهمید، چون فهم را فرو برده، فهم را فرو برده، همه را غرق کرده چیزی نمی‌ماند.

پرسش: مگر علم عین ذات خداوند نیست؟

پاسخ: بله.

پرسش: پس علم قابل فهم است.

پاسخ: مفهوم علم قابل فهم است ما مکلف به برهان هستیم، به استدلال هستیم، با مفهوم کار داریم و خوب هم می‌فهمیم و دستور ما هم همین است و بیش از این هم مکلف نیستیم؛ اما شهود اگر کسی نصیبش شد برای تجلیات اوست. ما همه این هزار و یک اسم را به خوبی می‌فهمیم، برهان هم می‌شود اقامه کرد و فهمید، درس و بحث آن هم دایر است. اما اینها مفهوم‌اند استدلال‌اند امور ذهنی‌اند ما می‌گوییم اینها مصداقي در خارج دارد که ما دسترسی به آن نداریم. الآن اگر کسی از ما سؤال کند که مساحت اقیانوس آرام که به تنهایی بیش از تمام خشکی‌های زمین است این را کاملاً می‌شود حساب کرد. عمقش چقدر است؟ طولش چقدر است؟ عرضش چقدر است؟ آدم را این را در ذهن به حساب می‌آورد؛ اما با او نمی‌شود کنار آمد، این اقیانوس آرام را آدم می‌تواند بفهمد یا الآن قطر شمس را می‌شود فهمید. اینها مفهوم ذهنی است ما هم به استدلال و برهان مکلف هستیم. این معانی که خدا در قرآن فرمود مکلف هستیم اینها را بخوانیم بفهمیم، بگوییم اینها مصداق دارد آن مصداق معبود ماست همین! اما با او بخوایم کنار بیاییم با تجلیات او، با فیض او. حضرت فرمود اگر شما وصفی برای خدا قائل شدید که این غیر موصوف بود، موصوفی قائل شد که غیر وصف بود، معلوم می‌شود مرزبندی کردید.

خدا یک طرف، صفتش یک طرف، پس او می‌شود محدود! و اگر خدا محدود بود، معدود است، معدود بود دیگر خدا نیست. چه خطبه 185 چه خطبه 152 چه خطبه اول دارد: «أَحَدٌ لَا يَتَأَوَّلُ عَدَدٌ»، «مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ»، اصرار نهج البلاغه این است که او ازلی است. «دَائِمٌ لَا بِأَمَدٍ»؛ اگر می‌گوییم دائمی است نه یعنی تاریخش طولانی است، زمانش طولانی است، متزمن نیست، زمان‌دار نیست، دوامش دوام زمانی نیست، چون قبل از زمان است قبل از مکان است و مانند آن. برهان همین خطبه اول این است که اگر وصفش زائد بر ذات بود، ذاتش مزید علیه بود، این ذات مرزی دارد آن وصف مرزی دارد می‌شود دو چیز؛ آن وقت این ذات می‌شود متناهی، اگر متناهی شد دیگر مخلوق است خالق نیست، «مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ»، یا «مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ»؛ لذا صفاتش عین ذات اوست.

دو تا بیان نورانی که قبلاً هم از کتاب صلاة وسائل در همین بحث خواندیم این بود که در معنای «الله اکبر» دو تا روایت است: یکی اینکه امام از کسی سؤال می‌کند که «الله اکبر» یعنی چه؟ آن شخص که از اصحاب هم هست، عرض کرد که «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»؛ خدا از همه چیز بزرگ‌تر است. حالا او از اصحاب خاص و شاگردان مخصوص حضرت بود. این سؤال و جواب را حضرت که با همه ندارد. حضرت فرمود: «الله اکبر» یعنی چه؟ عرض کرد که «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ». حضرت فرمود شما اشیایی درست کردی، خدایی را درست کردی گفتی خدا از آنها بزرگ‌تر است! پس خدایی هست، اشیایی هستند، مرزبندی شده است، حدّ خدا مشخص است، حدّ آنها مشخص است، خدا از آنها بزرگ‌تر است. عرض کرد پس چه بگویم؟ فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»؛ [13] او بزرگ‌تر از آن است که شما او را وصف بکنی؛ یعنی وصف زائد بر ذات، چون نامتناهی را چه می‌خواهی بگویی؟ بخواهی بگویی از دیگری بزرگ‌تر است؟ اینکه شده متناهی!

روایت دیگری که لطیف‌تر از این است که حضرت سؤال کرد، فرمود: «الله اکبر» یعنی چه؟ عرض کرد «أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»؛ فرمود: «حَدِّدْته»؛ تو خدا را محدود کردی. عرض کرد پس چه بگویم؟ فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»؛ [14] اینها از غرر روایات ماست که هر دو را صاحب وسائل نقل کرده است. او گفت: «أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» فرمود: «حَدِّدْته»؛ او را محدود کردی. اگر اشیایی در عالم هستند، آسمانی هست، زمینی هست و خدایی هست، خدا از آنها بزرگ‌تر است؛ یعنی این مرزش مشخص است، خدا یک موجود محدودی است آنها هم یک موجود محدودی‌اند؛ منتها خدا از آنها بزرگ‌تر است! عرض کرد پس چه بگویم؟ فرمود بگو: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ».

پس این آسمان و زمین چه هستند؟ حکمای بزرگ ما این حرف جناب سعدی را در کتاب‌های فلسفی آوردند. درست است سعدی جزء ادبا و شعراست؛ اما حکیم هم بود. مرحوم آقا علی حکیم زنوزی در آن بدایع الحکم این شعرها را از جناب سعدی نقل می‌کند [15] که:

ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست \*\*\* بر عارفان جز خدا هیچ نیست

توان گفتن این با حقایق‌شناس \*\*\* ولی خرده گیرند اهل قیاس

پس این آسمان و زمین کیستند \*\*\* بنی آدم و دیو و دد کیستند

اگر غیر از خدا چیزی نیست اینکه می شود سفسطه، پس اینها چه هستند؟ پاسخش این است که:

عظیم است پیش تو دریا به موج \*\*\* بلندست خورشید تابان به اوج

همه هر چه هستند از آن کمترند \*\*\* که با هستیش نام هستی برند

چه سلطان عزت الم برگشود \*\*\* جهان سر به جیب عدم در گشود

شما قبول دارید در نفخه صور که همه از بین می روند یا نه؟ مگر آن تاریخ میلادی یا هجری شمسی یا هجری قمری دارد که در فلان تاریخ این طور می شوند؟ چون خود تاریخ برداشته می شود. جغرافیا برداشته می شود. پس آن زمان و زمین ندارد، عارف هم اکنون آن صحنه را آن طور می بیند که {فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ}، [16] بارها به عرض شما رسید ده یا بیست درصد علم اهل بیت در حوزه ها مطرح است، هشتاد درصد دارد خاک می خورد. این روایت طولانی که جزء غرر روایات ماست در آخر توحید مرحوم صدوق هست. این توحید صدوق از کتاب های قیّم امامیه است، خدا این صدوق را با اهل بیت محشور کند چه برکتی بود! وقتی که وجود مبارک امام زمانی در جایی جلوه کند آنجا می شود قوی ترین حوزه علمیه. وقتی وجود مبارک امام صادق آمد در شهری یا امام کاظم آمد در شهری آنجا می شود حوزه علمیه، وقتی وجود مبارک امام رضا آمد ایران، این منطقه شده مهد علم. این همه علما و دانشمندان آمدند در همان خراسان. در بخش پایانی این توحید مرحوم صدوق آن عمران صابی، متکلم مروزی اینها آمدند مصاحبه کردند. مسئله اصل تناقض را امام رضا در آنجا ذکر کرده، بعد فرمود مثل اینکه تفکر یهودیت در تو پیدا شده: «أَحْسَبُكَ ضَاهِيَتِ الْيَهُودَ»؛ [17] حرف های مفوضه را داری می زنی، این حرف ها را از آنجا آوردند این حرف ها با توحید امامیه سازگار نیست. این شخص را آن گونه محکوم کرد: «أَحْسَبُكَ ضَاهِيَتِ الْيَهُودَ». که {قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ} [18] آن حرف ها را زد داری همان حرف ها را می زنی. بعد رسیدند که خدا کیست و چیست؟ ما چگونه بشناسیم؟ فرمود تو آینه نگاه کنی، ما یک سراب داریم یک مرآت. سراب یعنی هیچ! دروغ است، فریب است؛ اما مرآت، صادق است. آینه دروغ نمی گوید. آینه صد درصد راست می گوید. شما مشکل آینه را نمی توانی حل کنی، درباره خدا می خواهی مشکل حل بشود؟ رابطه خدا و خلق را می خواهی خوب بفهمی؟ شما حالا مشکل آینه را حل کن! حضرت فرمود آینه را که می شناسی، صورت هم در آینه هست، وقتی شما در برابر آینه قرار گرفتی، اگر باغی باشد راغی باشد درخت ها و اینها را در آینه می بینی. آینه شیشه ای است شفاف، پشتش هم جیوه، قابی هم دارد. هیچ چیزی در آینه نیست. اما نشان می دهد؛ یعنی شما وقتی که در برابر آینه قرار گرفتید، این نور چشم شما می خورد به سطح آینه، چون جرم شفاف است برمی گردد به این درخت ها و باغ و راغ، آن اشیا را در این زاویه عطف می بینید. در آینه می بینید، ولی هیچ چیز در آینه نیست! فرمود مشکل آینه را حل کردی که حالا می خواهی مشکل توحید را حل کنی؟ آینه راست می گوید، دروغ نمی گوید؛ سراب است که دروغ می گوید؛ لذا همه می شود آیت، علامت، مرآت. وقتی عرف می گوید آینه؛



یعنی این شیشه‌ای که بازار خرید و فروش می‌شود، آلت دیدن است، اسم آلت است مرآت، آلت دیدن است. این حرف عرف است. وقتی عرفان می‌گوید آینه، به این شیشه نمی‌گوید، به آن صورت می‌گوید. آن صورت ابزار دیدن صاحب صورت است. آن که آینه است در عرفان آن صورت است که ابزار دیدن آن شاخص است. آن که آینه است در عرف، همین شیشه است که خرید و فروش می‌شود. اگر در خطبه‌های نهج البلاغه گاهی تعبیر به مرآئی، گاهی تعبیر به مرایا؛ [19] یکی جمع مرآت است دیگری جمع مرئی است که سراسر عالم آینه اوست. آینه از خود چیزی نشان نمی‌دهد. فرمود شما مشکل آینه را حل نکردی، حالا می‌خواهی مشکل خلق و خالق را حل کنی؟ اگر ذات اقدس الهی فرمود تمام این ذرات مظهر ذات اقدس الهی است، الآن ما این سفره را ما پهن کردیم در نفخه صور این را جمع می‌کنیم. وقتی جمع می‌کنیم، کجا می‌روند؟ {يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ}؛ [20] فرمود ما این بساط را جمع می‌کنیم. اگر سعدی و امثال سعدی مانند، نه برای آن چهار تا شعر اخلاقی است، برای اینهاست مانند.

خدا شیخنا الاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه‌ای را غریق رحمت کند! گفت مرحوم فردوسی شعر اخلاقی دارد:

میازار موری که دانه کش است \*\*\* که جان دارد و جان شیرین خوش است [21]

بعد فرمودند گرچه شعری که من گفتم لطیف‌تر از شعر حماسی فردوسی است؛ من گفتم:

هر کس که دلی دارد یک مور نیازدارد \*\*\* کآن مور هم از دلبر دارد اثری بر دل [22]

گفت این گفته من لطیف‌تر از حرف فردوسی است؛ اما فردوسی حماسه‌سراست. حکیم صدر المتألهین وقتی نام فردوسی را به عظمت می‌برد، می‌گوید فردوسی را این شعرها فردوسی کرد:

خداوند بالا و پستی تویی \*\*\* ندانم که ای هر چه هستی تویی [23]

گفت مبدا خیال بکنی که این «یاء» یای ضمیر است؛ یعنی من نمی‌دانم تو چه هستی، هر چه هستی خودت هستی، خیر این «یاء» یای مصدری است. «ندانم چه ای هر چه هستی»؛ یعنی تمام حقیقت هستی تویی. اگر تمام حقیقت هستی او باشد دیگر جا برای غیر نمی‌گذارد. غیرتش جا برای غیر نگذاشت. آن وقت دیگران می‌شوند آینه، می‌شوند آیت. آن وقت شما اگر بخواهی صورت‌شماری بکنید، آن صاحب صورت را با این صور مرآتیه حساب می‌کنید؟ اگر این توحید صدوق درسی می‌بود، آن وقت معلوم می‌شد که امام رضا (سلام الله علیه) تا چه جایگاه و بارگاهی بین سراب و مرآت فرق گذاشت، رابطه خلق و خالق را معین کرد که کذب نیست صحیح است، آینه صد درصد صادق است؛ اما از خود چیزی ندارد فقط غیر را نشان می‌دهد. سراسر جهان هم آیت الهی‌اند.

«فتح‌صل» که بین سوره «مائده» با سوره «مجادله» از دو جهت فرق است: یکی از لحاظ معدود، یکی هم از لحاظ عدد. خدا تحت عدد نمی‌آید. سه نفر که هستند هر چه که شما بخواهید بشمارید، با اینکه خدا با اینهاست اینها سه نفرند. اگر هم رابع است رابع ثلاثه است، نه رابع اربعه. به هیچ وجه در نمی‌آید؛



اما آنها که گرفتار شدند گفتند که خدا ثالث ثلاثة است، هم معدودها را اله تلقی می‌کردند و هم خدا را - معاذ الله - احد ثلاثة می‌دانستند.

«و الحمد لله رب العالمين»

- [1] . سورة لقمان، آیه 30.
- [2] . سورة تغابن، آیه 3.
- [3] . سورة دخان، آیه 29.
- [4] . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه 199.
- . سورة فتح، آیه 4. [5]
- . سورة نساء، آیه 108. [6]
- [7] . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه 185.
- [8] . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه 1.
- [9] . رک: نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه 1؛ «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ».
- [10] . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه 1.
- [11] . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه 49.
- [12] . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه 1.
- [13] . وسائل الشيعة، ج 7، ص 191.
- [14] . وسائل الشيعة، ج 7، ص 191.
- [15] . بدايع الحكم، متن، ص 343 و 434.
- [16] . سورة زمر، آیه 68.
- [17] . التوحيد (للصدوق)، ص 307.
- [18] . سورة مائدة، آیه 64.
- [19] . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه 185.

[20]. سوره انبياء، آيه 104.

[21]. بوستان سعدی، باب دوم در احسان.

[22]. کلیات دیوان حکیم الهی قمشه‌ای، غزل 290، ص 678.

[23]. شاهنامه فردوسی.

برچسب